



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۱/۰۵/۰۱



نویسنده پوهاند بشیر احمد زکریا
ترجمه: رحمت آریا

جنگ های بی پایان راه حلی برای طولانی ترین جنگ امریکا میکانیسم جدید برای صلح دوامدار جهانی نقش کرونا - ۱۹ قسمت چهارم

پوهاند متقاعد و لکچرر خاص
پوهنتون کولمبیا، پوهنځی دکتوران طب و جراحان
نیویورک

فصل اول

تهاجم مغول

افغانستان شناس شهیر امریکائی لويس دوپری¹ می گوید که هبوط چنگیز خان و لشکر وی بالای افغانستان درست مانند «بمب اتمی در عصر امروز بود.» دوپری می افزاید که «اگر بمب های اتمی، هیروشیما و ناگاساکی را از بیخ و بن کاملاً تخریب و ویران کرد ولی آن شهر ها دوباره اعمار شدند مگر افغانستان هرگز نتوانست تا بلخ را با همان ابهت و عظمت کهن آن که ام البلادش می خواندند دوباره اعمار نماید، ام البلادیکه کتابخانه های غنی و نفوس قریب بیک میلیون داشت²»



خان بادیه نشین، چنگیز خان کبیر

¹ - Louis Dupree

² - Louis Dupree. Afghanistan. Princeton University Press, 1973, 1978, 1980. Princeton, NJ. ISBN 0-691-0300. 32] - Tanner, Stephen. Afghanistan; A Military History from Alexander the Great to the War Against Taliban. DaCapo press/Perseus Books Group; 2009: Chapter "The Mongols". p. 82.

خان کبیر قریب بیک میلیون باشند بلخ را معدوم و شهر را به گرد و خاک ابدی میدل ساخت، شهری که هنر و هنرمندان مختلف را از چهار گوشه جهان در آغوش خود جا داده بود. بقایای سائر اجتماعات و شهر های شکوهمند و مجلل تا کنون به مثابه یادگار های از آن آفت در افغانستان همچنان پا برجا اند، «مینار کله منار ها»، خانه فضل و ادب مدرسه مولانا جلال الدین محمد بلخی و شهر غلغله «شهر شیون» در بامیان مثال های آن اند، مادامیکه باد از فراز مخروطی های سنگ سان شده بنا های بزرگ، محزونانه می گذرد، صدای شیون و ناله قربانیان بخون شسته را، از قلب رنجور تاریخ آن عصر در پهنه دشت اطراف منعکس میکند! تو گویی شهر مخروب از دل کوه های قرنها غمگین غلغله کنان شیون بر پا کرده و در نوحه های خویش همی گوید که زمانی این شهر، شهر سرور، دلشادی و رونق بود.

نویسنده امریکایی «ستیفن تنر³» در کتاب سال ۲۰۰۹ خود در باب تاریخ نظامی در افغانستان در «فصل مغول» چنین می نگارد، «قبل از حمله بی امان مغول، محلات اجتماعی مسکونی هرگز چنین شیوه بخاک یکسان سازی و انهدام مرتب و منظم را نه دیده بود، تنها در قرن بیستم بود که چنین شیوه بخاک یکسان سازی زندگی و زیربنا بار دیگر بصورت عمدی تکرار شد.⁴»



شهر غلغله بامیان

زمانیکه به گوش محمد دوم از خوارزم، خبر تسخیر بیجینگ⁵ در رسید و باور شایعی که در بین لشکریان مغول موجود بود که گویا چنگیز «فاتح جهان» میشود، محمد دوم چنان دچار دلهره و هراس شد که تو گویی تازه واردین با ظهور شان بدنبال سقوط وی آمده اند! تا ایندم چنگیز خان در شمال دو شهر نگین - انگشت آسیای مرکزی، بخارا و سمرقند را تسخیر و بخاک یکسان ساخته و آتش زده بود، یک تعداد از لشکریان مغولی تحت قیادت فرزندان چنگیز خان، نواحی شمالغرب را تسخیر و تا کرانه های جنوبی اوکراین دریای کلکا در اوکراین⁶ تا سال ۱۲۲۳م پیشرفت کردند. چنگیز خان خودش در شمال افغانستان از طریق «تالیقان⁷»، یک قلعه مستحکم در امتداد سرک بطرف بلخ و هرات به پیش آمد، در همینجا چنگیز خان با فرزند شهبرش تولی یکجا شد، تولی خان تازه بعد از تسخیر قفقاز و خراسان برگشته بود و هردو پدر و فرزند بالای خوارزم در افغانستان یورش آوردند. بعد از مغلوب ساختن محمد دوم، چنگیز خان دست به تعاقب فرزند توانمند و با درایت محمد دوم، جلال الدین اکبر در افغانستان زد؛ وی به پیش بتاخت زیرا جلال الدین اکبر دست به جمع تجدید قوا از اقوام کوه نشین زده بود که احفاد و اعقاب سائیتی ها، کوشانی ها، هون های سفید «ایفتلایتی ها⁸»، خلسج تورکی و حتی مهاجرین یونانی بودند، و نیروی شصت هزار نفری را جمع آوری کرده بود. هر دو لشکر در پروان با هم مصاف دادند، جلال الدین در اراضی سنگی و کوهی، نیروی سواره خود را پیاده ساخت و ابری از تیر های تیر اندازان، تهاجم پیشروانه جبهه قدامی مهاجمین مغولی را تحت قوماندۀ کوتکو به عقب راند و بعد نیروی سواره نظام دوباره سوار اسپ های شان شده و دست به ضد حمله زدند، با این ضد حمله، ضلع چپ نیروی مهاجم کوتکو را غافلگیر ساخت که در نتیجه مغولیان با شتاب زاید الوصف از دره پروان عقب نشینی کردند. مهاجمین لشکر مغولی که وحشت زده و دست پاچه شده بودند در بین سنگ های سربه فلک کشیده از ترس تعقیب مدافعین اقوام افغان و تورک چنان در تنگنا گیر آمده بودند که یکی بالای دیگر افتیده

³ - Stephen Tanner

⁴ - Tanner, Stephen. Afghanistan; A Military History from Alexander the Great to the War Against Taliban. Da Capo press/Perseus Books Group; 2002 and revision 2009: Chapter "The Mongols". p. 82

⁵ - Beijing

⁶ - Ukraine

⁷ - Taliqan

⁸ - Ephthalites

بودند. تاریخ نویسنده امور نظامی تنر⁹ می نویسد، «در جنگ علیه خوارزم، پروان تنها میدان شکست مغولی ها در جنگ نه، بلکه در سائر جنگ های بیرون آسیای شرقی، این یگانه شکستی بود که طی هشتاد سال بعد از این جنگ دگر نه دیدند.» چنگیز خان در جنب یک لشکر هفتاد هزار نفری وارد بامیان شد. شهر بامیان مقاومت نمود و پیگیرانه و شجاعانه از خود دفاع کرد. مادامیکه چنگیز خان دیوار های اطراف قلعه مستحکم شهر را بررسی میکرد، نواسه دلخواهش «مو، ایروکن» بوسیله تیری کشته شد، چنگیز محاصره را طی یک هفته خاتمه داد. شهر بامیان را یکسره محو و نابود ساخت و باشندگان شهر را بلا استثنا بشکل فجیعانه قتل عام کرد «بشمول حیوانات شان، و هیچ کس حق نداشت که بار دیگر در آنجا بماند.» شهزاده جلال الدین توانست از امتداد کوه های سلیمان به دره اندس فرار کند. خان با شدت و لگام گسیختگی تمام بدنبال جلال الدین افتاد و با وی در امتداد دریای اندس در پنجاب مصاف داد. در طلوعه بامدادی روز بعد چنگیز خان با لشکر نیرومند خود در حالیکه نیروی ذخیره را در عقب خود داشت بر قلب میدان جنگ حمله آور شد. حینیکه چنگیز خان در مقابل خط الرأس جبهه عساکر دیگر انداخت و به جنرال خود «بیله نویان» امر کرد تا حمله قدامی را با تمام قوت آغاز نماید، قوماندان تورک تبار نیروی جلال الدین، «تیمیر ملک» جناح چپ لشکر چنگیز را به عقب زد. در همین موقع جلال الدین با ضد حمله تهاجمی خود بسوی نقطه مرکزی بتاخت تا در خط اول مغولی ها رخنه نماید زیرا سربازان «بیله نویان» در امتداد رأس خط از عقب بر وی یورش آورده بودند. در جناح چپ چنگیز خان شخصاً دست به ضد حمله تهاجمی دیگر زد. بدین ترتیب جلال الدین در بین دو لشکر مغولی گیر ماند، جلال الدین از بین انبوه جمعیت بدر آمد، زره خود را برکشید و اسب خود را به شدت هل داده و خود را به پرتگاه دریای اندس که بیست فیت ارتفاع داشت رساند و با اسپش خود را بدریا انداخت. چنگیز خان به این درجه تهور و شجاعت ارزش قایل شد و به سربازانش امر کرد تا دیگر به داخل دریا تیر اندازی نه کنند. «تیمیر ملک» خیلی زود دستگیر شد و سرش را از تنش جدا کردند. جلال الدین از تهله مرگ نجات یافت و چندین سال بعد دوباره ظهور کرد تا بار دیگر جنگ را آغاز نماید. چنگیز خان در سال ۱۲۲۷م در اثر عوارض طبیعی جان داد و امپراتوری پهناورش میان فرزندان منقسم شد؛ فرزند بزرگ وی «اوگه دی» جای خان کبیر را می گیرد، تولی شمال شرق آسیا را تصاحب می کند، آسیای غربی و روسیه به «بتو» هدیه میشود، و به جغتای بشمول افغانستان، امپراتوریهای خوارزم، کاره و کیتای داده میشود. [10]، [11]

متعاقب آن به تیمور لنگ «۱۳۳۶ - ۱۴۰۵م» می رسیم، تیمور لنگ در وزیرکستان در شهر سبز چشم به جهان گشود که فرزند یک مغول پائین رتبه مشهور و یا سردار تاتاری بود، تیمور مدعی بود که از نسل خان کبیر می باشد. تیمور لنگ هم مانند چنگیز خان به نام «خان کبیر» یاد میشد اما ترجیح داد که بنام «امیر کبیر» یاد شود، زیرا وی بدینگونه می خواست هویت اسلامی بخود اختیار کند. مراسم تاجگذاری تیمور لنگ در بلخ، افغانستان، در سال ۱۳۷۰م صورت گرفت. تیمور لنگ در مقایسه با سلف خود چنگیز خان بالای امپراتوری به مراتب پهناورتری حاکمیت می راند که در برگیرنده بلاد ماوراء النهر، تورکستان، افغانستان، فارس، سوریه، کردستان، بغداد، جورجیا و ترکیه بود. تیمور حتی مسکو را برای مدت یکسال نیز اشغال کرد. تیمور لنگ میخواست مانند چنگیز خان چین را هم فتح کند ولی در طول راه بیمار شد و در سیر دریا در اوتره جان داد. جالبتر اینکه فرزند تیمور لنگ پاپر که امپراتور هندوستان و افغانستان شد با بی بی مبارکه دختر شاه منصور عروسی کرد تا بخاطر اتحاد امپراتوری خود روابط خانوادگی با افغانها داشته باشد. بابر عاشق مردم بود؛ مناظر متباین طبیعی و اقلیم گوارای افغانستان بود تا بابر وصیت کند که او را در باغ مشهورش در کابل دفن نمایند. تنر می نویسد، «بابر، بنیاد گذار خانواده سلطنتی مغولی در هند، از زمان ظهور قدرتش تا اخیر مجبور بود در برابر افغان ها سخت ترین جنگهایش را به پیش ببرد. [12]

ظهور افغانستان

تا دو صد سال بعد از این حوادث، افغانستان حتی منحصیث یک سرزمین یک پارچه شناخته نمی شد، «معهدا، مردم این خطه مجموعه از جنگجویان دلیر بومی بودند که شاهین توازن قدرت بین امپراتوری های بیرونی را در دست داشتند.» تاریخ نویسنده امور نظامی تنر با لحن تعجب آمیزی می نویسد، «قبل بر این، مردمان سویس هم، همچنان مردم سلحشور و جنگجویان کثیر القومی بودند که در میان امپراتوریهای بزرگ در کوهستان ها اسکان داشتند و در بیرون از ساحه قلمرو شان دست به ترکتازی میزدند، آنان اکثریت اوقات دست به تاراج و چپاول میزدند و پیوسته، یا در تضاد و یا در ائتلاف با آن سلطنت های خارجی قرار میگرفتند که برای شان بی درد سر می بود. لیکن در سال ۱۵۱۵م آنها سیاست "بی طرفی نظامی" را بخاطر نگهداشت تمامیت ملی خود پذیرفتند حتی اگر جنگجویان شان منحصیث سربازان مزدور در سرتاسر قاره در خدمت بیگانگان قرار می گرفتند. بناً افغانستان در این مرحله هم نسبت

⁹ - Tanner

¹⁰ - Ditto. Tanner, Stephen. Afghanistan Military History. p.91

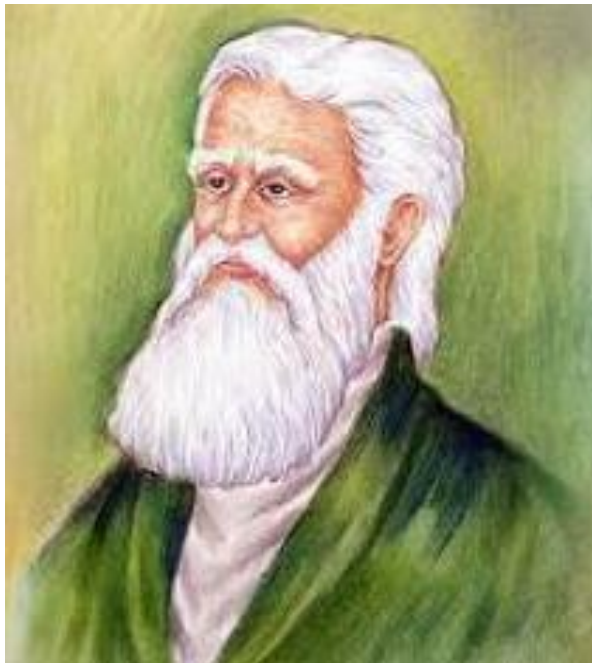
¹¹ -- Ditto. Tanner, Stephen. Afghanistan Military History. p.107

¹² - Ditto. Tanner, Stephen. Afghanistan Military History. P.109

به سویترزند آهسته و کندتر حرکت کرده است و هم نسبت به آن کشور خیلی ها پیش رفته است؛ افغانستان در آن زمان نه توانست «و تا حال هم نه توانسته است» مشکل پارچه های متفرق مجتمعات خود را بخاطر هماهنگی داخلی خود حل کند، حال آنکه سوئیس در آن زمان از طریق دکترین بت شکن دیموکراسی درون خیز مردمی خود به این هدف نائل آمده بود. "سوئیس در قرن شانزدهم دیگر وضعیت و چهره یک ملت مهاجم و آغاز کننده جنگ را پشت سر گذاشته بود حال آنکه تا این زمان تفوق مهارت نظامی مردم افغانستان در آسیا روشن نبود. [13]

هژمونی امپراتوری مغول بوسیله دسته های از لشکریان مغولی، مردم افغانستان را، در شرق فارس که آریانا نامیده میشد، مانند خراسان، خوارزم و سند و بلوچستان چنان به شدت کوبید که این مردم دگر چاره نداشتند مگر اینکه به کوهستان ها که یگانه نقاط امن برای خانواده های شان بود پناه ببرند، یکتعداد مردم که در تحت اداره این سلطنت ها بودند به کوه ها و ارتفاعات هندوکش عقب کشیدند و مبارزه شانرا برای آزادی آغاز کردند.

یکی از اولین قهرمانان شهیر مردم افغانستان بایزید پیر روشن «۱۵۲۵ - ۱۵۸۱م» بود. بایزید در جلهندر در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود، جلهندر یکی از خانان دهلی «در پنجاب» بود، خانواده بایزید پسان ها در جنوب



پیر رویشان (مشعل معرفت) " پدر رنسانس افغان" (۱۵۲۵ - ۱۵۸۱م)

وزیرستان در منطقه کانیکرام اقامت گزین شد که مأمّن اصلی وی بود. بایزید در جوانی تحت رهنمایی پدرش که قاضی عالی مقام وزیرستان بود به دنیای علم الکلام پناه آورد. بایزید در مقابل تعداد زیادی از عنعنات متداول بشمول امتیاز طبقاتی که خانواده اش از آن برخوردار بود بنای مخالفت برداشت. در یک رویداد، روزی حین جدل و بگو مگوی داغ بین او و برادر کلانش، پدرش قضاوت کنان مداخله کرده گفت، «فرزندم، یا اینکه از نظریات رادیکال خود دست بردار و یا خانه مرا ترک کن!» بایزید انتخاب ترک خانه پدر را مَرَجَح دانست، با احترام زیاد دستان پدر را بوسید و از خانه دور شد و دور از مأمّن پدری دست به اشاعت نظریاتش زد. بایزید در میان مردمان قوم مهمند و در

دره پشاور همنوایان و همدلان فراوان یافت و سر انجام دست به تکثیر و اشاعت پیامش در بین اقوام خلیل و محمدزی « زد (ویکیپدیا). مردم او را پیر روشن «مشعل معرفت» نامیدند.

متعاقب مخالفت نظامی و مذهبی پیر روشن با نظریه «دین الهی» امپراتور اکبر، اکبر یک تعداد از علمای دینی مانند سید الترمزی و آخوند درویزه را جمع کرد تا جنبش روشانیه پیر روشن را گمراه معرفی کند. پیر روشن علی الرغم مخالفت زبده و شاهانه باز هم توانست در بین اقوام افغانستان پیروان زیادی بخود پیدا کند. ونسنت سمیت¹⁴ در کتاب مشهور خود، «جنبش روشانیه» را «مقاومت پشتون» در برابر سلطه مغول می نامد¹⁵.

پیر روشن منطقه دره تیرا را مرکز فعالیت خود قرار داد و سائر اقوام را به جنبش روشانیه خود جذب و سازماندهی کرد و توانست بیرق طغیان و شورش را بر ضد امپراتور مغولی اکبر بلند نماید. آموزه های وی تحت تأثیر مکتب تصوف قرار داشت و به انسان آموخت تا خود را از اسارت زنجیر های جهل، تعصب و کوتاه نگری آزاد سازد. پیر روشن از جهان انسانیت به تأکید میخواست که در پی آموختن علم باشد و پافشاری بر مساوات زنان و دسترسی هم تراز و همسنگ آنان به دانش و معرفت داشت.

پیر روشن در برابر نیرو های مغولی چندین زد و خورد و جنگ را رویدست گرفت ولی سرانجام در سال ۱۵۸۱م در برابر لشکر مغول به رهبری جنرال محسن خان در حومه ننگرهار به شکست مواجه شد. پیر روشن کشته شد

13 - Ditto. Tanner, Stephen. Da Capro Press; Revision 2009: (The Rise of Afghanistan), p. 113.

14 - Vincent Smith

15 - Smith, Vincent A. Oxford History of India. From the Earliest Time to end of 1911. Book I-IX. Oxford University Press. London, Edinburgh, New York, Toronto, Melbourne, Cape Gown, Bombay. 1911.

و بعد تمام فرزندان وی جانشینی برادر کهنتر چهارده ساله شان «جلاله» را پذیرفتند، امپراتور اکبر شخصاً، جلالت را بخاطر سن و سال کم اش بخشید. ولی جلالت فرزند پیر روشن «روایات حاکی از آن اند که نام جلال آباد هم از نام همین جلالت آمده» به زودی در برابر امپراتوری مغول قیام مسلحانه می کند و در مقایسه با پدرش موفقیت زیاد نظامی بدست می آرد و درست مانند پدرش فلسفه روشانی را دنبال می کند. بنابر این محل تعجب نیست که کتاب مشهور پیر روشن 'خیرالبیان' فلسفه صوفیزم را در هفت مرحله تزکیه توضیح میکند که تا حدودی با هفت وادی «منطق الطیر» عطار مشابیهت دارد. مراحل را که پیر روشن یا بابزید انصاری شرحه میکند عبارتند از:

۱. شریعت ۲. طریقت ۳. حقیقت ۴. معرفت ۵. قرابت ۶. وصلت ۷. وحدت و سکونت
اول: شریعت: بر پنج رکن اسلام استوار است الف: اقرار به توحید مطلقه خداوند یا شهادتین. ب. زکوة، پرداخت دو فیصد مالیه به نیازمندان، ج. ادای نماز پنجگانه د. رمضان/ روزه و: ی. حج
دوم طریقت: ذکر پیگیر و متداوم خداوند متعال تا زمانیکه قلب و روح منزه قادر به هدایت بسوی کمال مطلوب، «انسان کامل» شود.

سوم: حقیقت: رمز عارفانه گمان «حس محرز پنداری» بسط داده میشود و بعد تا زمانی مبدل به ایمان راسخ میگردد که تزکیه کامل قلب از بی اعتقادی بدست آید.

چهارم معرفت: عارف اشیا را با چشم قلب می بیند. اینجا صوفی عارف نور هستی را می بیند و هم هر شی ای را که وجود فزینگی دارد هستی حقیقی آنرا می بیند.

پنجم: قرابت: عارف خود را در نزدیکی خداوند متعال می بیند و هستی را در مجاورت هر چیز می بیند. همچنان در این مرحله عارف صدای هر چیز را می شنوند که به ستایش و ثناء الله ج می پردازند.

ششم: وصلت: عارف فردیت خود را از دست میدهد و هستی خود را فراموش می کند. اینجا عارف تنها یک هستی حقیقی را می بیند آنچه را که وی می بیند و عمل می کند بخشی از حقیقت است.

هفتم: وحدت: عارف حقیقت را با حقیقت هستی آن درک می کند و می بیند. وی خود را نزدیک خداوند احساس می کند. این مشاهده سوم است و در مصطلحات صوفیانه و عرفا عالیترین مرحله از مراحل است.

پیر روشن مرحله هفتم لذت عرفانی را وحدت می خواند، در این مرحله عارف موجودیت خود را از دست میدهد و بصورت کامل در هستی خداوند متعال فرو میرود. وی می فرماید: «انسان! زمانیکه او غرق من میشود، مرا باید بیاد داشته باشد و هستی خود را فراموش کند. بنگر من در درون موی و درون گوشت و تن انسانم، درون خون، رگها، استخوانها و مغز او؛ درون هر آن چیزیکه بخشی از بدن انسان است. بی شک که هستی من بخشی از هر چیز است آنچنانیکه بخشی از بدن انسان است.

آیه ۱۶ سوره ق (۱۶ : ۵۰)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا أَلْفِئَةً وَمَا تَدْرِي أَيُّكُمْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

ترجمه: و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم (۱۶). و یا ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم «ترجمه یوسف»

این بحث از حوصله این رساله خیلی بلند است تا در باره عمق مسائل پیرامون آن صحبت بعمل آید مثلاً فلسفه پیر روشن را با فلسفه محی الدین ابن عربی و امثالهم مانند عطار، رومی، چشتی، جامی و غیره در مبحث وحدت الوجود، در مقابل فلسفه وحدت الشهود مجدد الف ثانی «که بنام امام ربانی یا سرهندی هم شناخته میشود» قرار داد. عبارت دیگر، وحدت الشهود امام ربانی بنام توحید شهودی هم یاد میشود یعنی وحدت شهودی یا نگرشی بر مبنای ادراک ذهنی.

بدون اینکه در فلسفه عارفانه مکتب صوفیزم، یک صوفی مشخص را در برابر دگر بطور مقایسوی قرار دهم ترجیح میدهم که افکار همه شانرا جهان بینی بشردوستانه بنام¹⁶.

¹⁶ - Ditto. Zikria, B.A. One Home, One Family, One Future; Author House, Bloomington, IN,



What kind of pain is this that there is no cure for it
And what kind of way is this that there is no end to it
Beware oh confused heart in this difficult valley
Until you go into, there is no end to it
"Sheikh Fariduddin Attar"

این درد چه دردیست که درمانش نیست
وین راه چه راهیست که پایانش نیست
هان ای دل سرگشته بدین وادی صعب
تا چند فرو روی که پایانش نیست
"شیخ فریدالدین عطار"

فریدالدین عطار نیشاپوری «خراسان» (۱۱۴۵ - ۱۲۲۱م)



منطق الطیر عطار

عطار یکی از مشاهیر شعر فارسی است که میراث اش در ادبیات صوفیانه خیلی ژرف نگرانه است. رومی بلخی افغانستان وی را چنین ستوده است: «هفت شهر عشق را عطار گشت// ما هنوز در خم یک کوچه ایم»

ادامه دارد
فصل دوم